

## «ذاتی» در منطق و فلسفه

محمدباقر ملکیان

### چکیده

مفهوم ذاتی از واژگان پر کاربرد در منطق و فلسفه است. چون بی توجهی به معانی مختلف یک واژه مشترک، سبب خطا و غلطیدن به دام مغالطه اشتراک لفظی می شود، بر آن شدیم معانی مختلف واژه ذاتی را مشخص کنیم. در این میان، چند معنا از معانی این واژه مشهورتر است؛ مثل ذاتی باب ایساغوجی و یا ذاتی باب برهان، ولی حتی در این دو معنا نیز سخنانی متفاوت و گاه متعارض هست که در این نوشتار به بررسی آنها خواهیم پرداخت.

### کلیدواژه‌ها

ذاتی باب ایساغوجی، ذاتی باب برهان، ذاتی باب علوم، ذاتی باب علل، ذاتی باب وجود، محمول ذاتی و حمل ذاتی.

از اصطلاح‌های رایج در منطق و فلسفه، مفهوم ذاتی است. از آنجا که این واژه در موارد گوناگون به معانی متعددی به کار می‌رود، پرداختن به آن معانی و تفکیک آنها از یکدیگر اهمیتی خاص دارد؛ زیرا خلط معانی مختلف یک واژه مشترک باعث مغالطه و لغزش جدی در بحث‌های علمی می‌شود. از این رو، بزرگان علوم عقلی درباره معانی مختلف واژه‌های مشترک، از جمله واژه ذاتی اهتمام جدی دارند. در این نوشتار برآنیم که با کاوشی در سخنان مشاهیر منطق و فلسفه، معانی مختلف ذاتی را برشماریم. البته در این مقاله، افزون بر ذکر یک معنا، اگر مطلب مهمی در مورد آن معنا نیز بوده باشد، یادآوری خواهیم کرد.

شایسته است سرآغاز کاوش خویش را نقل سخنان ارسطو<sup>۱</sup> که تدوین‌کننده منطق قدیم است - قرار دهیم.

ارسطو معانی ذاتی را این گونه برشمرده است:

الف) اشایی که در آنها حقیقت یک چیز موجود است، بذاته<sup>۱</sup> (یا ذاتی) بر آنها اطلاق می‌شود. مثلاً حقیقت مثلث در خط یافت می‌شود؛ یعنی بدون خط مثلثی نخواهیم داشت. پس خط برای مثلث ذاتی است.

ب) هر چیزی که در تعریف ماهیت یک شیء داخل است؛ مثل عدد که در تعریف زوج یا فرد داخل می‌شود.

ج) هر چیزی که بر موضوع حمل نمی‌شود؛ یعنی به گونه‌ای است که موجودیت آن در ضمن چیز دیگری تحقق ندارد؛ مثل جوهر و برخلاف اعراض که بر موضوع حمل می‌شوند و بر آنها بذاته (یا ذاتی) اطلاق نمی‌شود.

د) هر چیزی که سبب حقیقی چیز دیگری باشد؛ مثل نحر که سبب حقیقی موت است. می‌توان

۱. البته در آرای گذشتگان، تعبیر «ذاتی» کمتر به کار رفته و بیشتر از تعبیر «بذاته» استفاده شده است، ولی از آنجا که قرینه‌های متعددی آشکارا بر این دلالت دارند که بذاته و ذاتی دو تعبیر برای رساندن یک معنا هستند، ما برای یافتن معانی ذاتی، تنها در پی واژه «ذاتی» نباید باشیم، بلکه در خیلی از آثار پیشینیان باید واژه «بذاته» را هم جست و جو کنیم. ابن سینا در جایی به صراحت گفته است: «قد تطلق لفظة بذاته و الذاتی و یعنی به ...» (برهان شفا، ۱۲۸)؛ یعنی این دو لفظ را مترادف دانسته است. البته قرینه‌های دیگری هم بر مترادف اینها دلالت دارد که مجال ذکر آن نیست.

گفت که نحر بذاته سبب برای موت است. برخلاف چیزی که به طور اتفاقی در پی چیز دیگری محقق شود؛ برای مثال، اگر کسی از خانه خارج شود و رعد و برق بزند. در اینجا خروج از خانه، سبب برق زدن آسمان نیست. بنابراین، به آن سبب «عَرَضی» گویند (منطق/ارسطو، ۳۴۳/۲-۳۴۲).

گفتنی است کسانی مثل ابن سینا، ابن زرعه و ابن رشد سخنان ارسطو را کمی متفاوت با آنچه از خود وی نقل کردیم، آورده‌اند. برای مثال، ابن رشد سخن ارسطو را چنین آورده است: آنچه بالذات است، چهار گونه کاربرد دارد:

الف) محمول‌هایی که در تعریف موضوع‌هایشان اخذ می‌شوند؛ یا به این صورت که حد تام موضوعات خویش اند یا اجزاء حد می‌باشند. مثل خط که در تعریف مثلث اخذ می‌شود. پس حمل خط بر مثلث ذاتی است.

ب) محمول‌هایی که موضوع‌هایشان در حد آنها اخذ می‌شوند؛ به عنوان اینکه موضوع‌های آنها اجزای حد آنها‌یند؛ مثل خط که در تعریف استقامت و انحنا اخذ می‌شود یا عدد که در تعریف زوج یا فرد کاربرد دارد.

ج) جوهر، بر اشخاص، بالذات اطلاق می‌شود. می‌گویند: «جوهر موجود بذاته». اما آنچه در موضوعی موجود می‌شود، مثل اعراض، بر آن موجود بذاته اطلاق نمی‌شود.

د) درباره معلول‌هایی که همیشه لازم علل فاعلی خویش‌اند می‌گویند: این معلول‌ها بالذات، لازمه آن علل هستند؛ مانند موت که همیشه در پی ذبح می‌آید. برخلاف معلول‌هایی که به صورت اتفاق و یا به صورت اقلی، در پی عللی می‌آیند که به آن علل، علل عَرَضی گفته می‌شود، نه ذاتی (تلخیص کتاب البرهان، ۴۹-۵۰).

همین چهار کاربرد ذاتی در سخنان دیگران نیز آمده است.<sup>۱</sup>

ارسطو مورد اول و دوم را، «محمول‌های ذاتی» می‌داند و معتقد است محمول در مقدمه‌های برهان، باید این گونه باشد؛ یعنی یا در حد موضوع اخذ شود و یا موضوع در حدش اخذ شود

(ابن رشد، تلخیص کتاب البرهان، ۵۰).

البته در سخنان منطق دانان و فیلسوفان مسلمان، مطالب بسیاری در باب ذاتی و ترکیباتی همچون اعراض ذاتی، حمل ذاتی و محمول ذاتی و مانند اینها آمده است که بعضی از آن سخنان در تفسیر سخنان ارسطو است و بعضی دیگر، افزوده‌های خود این اندیشمندان است. ما این سخنان را در چند قسمت عرضه می‌کنیم:

### ۱. ذاتی باب ایساغوجی

در منطق و در باب ایساغوجی [= کلیات] گفته‌اند کلیات به ذاتی و عرضی تقسیم می‌شوند. در تعریف کلی ذاتی، اقوال مختلف زیر ارائه شده است:

الف) محمولی که موضوع در ذات و ماهیت بدان احتیاج دارد؛ مثل جسم بودن برای انسان (ابن سینا، شرح الاشارات، ۳۹/۱؛ ساوی، البصائر النصیریة، ۲۳۶). یا محمولی که قوام بخش به ماهیت موضوع خویش است (ابن سینا، النجاة، ۱۱).

ب) محمولی که قوام بخش به ذات شیء است و از آن خارج نیست (طوسی، تجرید المنطق، ۱۱؛ حلی، الجواهر النضید، ۱۵؛ مدرس، رساله حملیه، ۲۹).

ج) کلی محمولی که یا تمام ماهیت موضوع و یا داخل در ذات موضوع است (طوسی، اساس الاقتباس، ۲۱؛ ابن کمونه، الجدید فی الحکمة، ۱۵۴).

با توجه به این تعریف‌ها چنین می‌توان گفت که ذاتی باب ایساغوجی به دو معنا به کار می‌رود: الف) جزء الذات؛ ب) آنچه خارج از ذات نیست؛ خواه جزء الذات یا عین ذات باشد. بی‌گمان معنای دوم، اعم از معنای اول خواهد بود.

### احکامی درباره ذاتی باب ایساغوجی

۱) برابر همه تعریف‌ها، جنس و فصل یک شیء، ذاتی برای آن شیء هستند اختلاف آنجاست که آیا نوع هم ذاتی باب ایساغوجی به شمار می‌آید یا نه؟

بنابر تعریف «ب» و «ج» نوع هم ذاتی است. مگر اینکه کسی «غیر خارج» را همان «داخل در

ذات» بدانند و بگویند تنها اجزای ماهیت، داخل در ماهیت‌اند (قطب‌رازی، شرح‌الشمسیه، ۴۷؛ جرجانی، حاشیه‌علی شرح‌الشمسیه، ۲۴۳/۱). همچنین گفته‌اند: ذاتی کلی‌ای است که با جزئیات خود این نسبت را دارد که اگر برطرف شود، جزئیات هم مرتفع می‌شوند. نوع هم همین‌گونه است؛ برای امثال، یعنی انسان چنین نسبتی را با اشخاص انسانی دارد، پس ذاتی است (ساوی، بصائرالنصیریة، ۳۸).

برخی با استناد به مباحث ادبی در زبان عربی مدعی شده‌اند که ذاتی، اسم منسوب به ذات است و نوع، خود ماهیت و ذات است و شیء با خود نمی‌تواند نسبت داشته باشد؛ زیرا میان منسوب و منسوب‌آله تغایر لازم است. پس، نوع را نمی‌توان ذاتی دانست (ابن‌سینا، المدخل، ۳۱؛ فخررازی، شرح‌عیون‌الحکمة، ۴۶/۱؛ قطب‌رازی، شرح‌المطالع، ۶۳؛ شهرزوری، شرح‌حکمة‌الاشراق، ۴۵).

در رد این سخن گفته‌اند ذاتی یک اصطلاح منطقی است و نباید آن را بر معنای لغوی اش حمل کرد. پس، اشکال برطرف می‌شود (المدخل، ۳۱؛ فناری، شرح‌ایساغوجی، ۱۸). بنابراین، می‌توان نوع را ذاتی قلمداد کرد.

اشکال دیگری که بر ذاتی بودن نوع برای افراد وارد شده این است که اگر نوع به لحاظ ماهیت مشترک میان افراد، ذاتی تلقی شود، دیگر تغایر میان منسوب و منسوب‌آله کنار می‌رود و اشکال پیشین رخ می‌نماید. اگر نوع به لحاظ تشخیص افراد، ذاتی باشد، لازم می‌آید امور عرضی را نیز ذاتی بدانیم؛ زیرا اعراض مثل حقیقت نوع در تشخیص افراد دخالت دارند. افزون بر این، نوع به این اعتبار، دیگر تمام حقیقت افراد نخواهد بود، بلکه جزء حقیقت آنهاست (المدخل، ۳۱؛ ابوالبرکات، المعتمر، ۲۳/۱؛ شرح‌عیون‌الحکمة، ۶۴/۱).

در پاسخ گفته‌اند نوع نسبت به «ماهیت به شرط اقتران آن با شخص» ذاتی است و بی‌شک ماهیت یاد شده غیر از ماهیت من حیث هی و نیز غیر از مجموع ماهیت و تشخیص است (میرزا محمدعلی، الحاشیه، ۲۳۳). برخی نیز در مقام پاسخ به اشکال اخیر، تفاوت میان «شخص»، «فرد» و «حصه» را مطرح کرده‌اند و گفته‌اند نوع، عین حقیقت «شخص» است، نه فرد و یا حصه (کاشف‌الغطاء، نقد‌الآراء المنطقية، ۲۴۲/۱).

با توجه به قول کسانی که نوع را ذاتی می‌دانند، می‌توان پرسید که نوع برای چه چیزی ذاتی

است. در پاسخ گفته‌اند نوع ذاتی برای افراد خویش است (سهروردی، منطق التلویحات، ۱۳؛ الجوهر النضید، ۱۵).

۲) برای ذاتی باب ایساغوجی، ویژگی‌های زیر را بر شمرده‌اند:

الف) تقدم ذاتی بر شیء، به تقدم وجودی یا تقدم ذاتی بر شیء، در وجود ذهنی و خارجی و یا تقدم ذاتی بر شیء، در مقام تصور و تعقل.<sup>۱</sup>

ب) امتناع سلب ذاتی از شیء، هم در وجود و هم در مقام تصور و یا ضرورت اثبات ذاتی برای شیء.<sup>۲</sup>

ج) حصول ذاتی برای شیء، علتی جز علت خود شیء نمی‌خواهد یا اینکه ذاتی معلل نیست یا ذاتی مستفاد از غیر نیست.<sup>۳</sup>

عموم منطق دانان این سه ویژگی را برای ذاتی باب ایساغوجی بر شمرده‌اند، ولی در پاره‌ای از کتاب‌های منطقی ویژگی‌های دیگری نیز ذکر شده است:

د) ذاتی برای تحقق شیء، علت ناقصه است (منطق التلویحات، ۷؛ شهرزوری، شرح حکمة الاشراق، ۴۵).

البته باید دانست اولاً بعضی از این ویژگی‌ها در مورد ذاتی به معنای جزء الذات صادق است؛ مثل ویژگی الف که در مورد ذاتی به معنای ب - که شامل نوع هم می‌شود - صادق نیست.

ثانیاً بعضی از ویژگی‌های یاد شده در غیر ذاتیات هم یافت می‌شود؛ برای مثال، امتناع سلب از شیء، تنها در ذاتیات نیست، بلکه لوازم میان شیء هم از شیء جدایی ناپذیرند (ابن سینا، النجاة، ۶؛ غزالی، معیار العلم، ۶۹؛ اساس الاقتباس، ۲۳). برای اینکه ذاتی از لوازم جدا شود، برخی گفته‌اند: ذاتی آن است که همه ویژگی‌های یاد شده را داشته باشد (بهنیار، التحصیل، ۱۱؛ لوکری، بیان الحق، ۱۳۹).

البته برخی منطق دانان، تفاوت‌هایی میان ذاتی باب ایساغوجی با لوازم - که عرضی‌اند و نه

۱. برای نمونه، ر.ک: التحصیل، ۱۱؛ ساوی، البصائر، ۳۷؛ سهروردی، منطق التلویحات، ۷؛ شهرزوری، شرح حکمة الاشراق، ۴۳؛ فخر رازی، الانوار، ۴۷؛ قطب رازی، شرح المطالع، ۶۷.

۲. برای نمونه، ر.ک: غزالی، معیار العلم، ۶۹؛ ابوالبرکات، المعتمد، ۲۲/۱؛ حلی، الاسرار الخفية، ۲۶؛ قطب رازی، شرح المطالع، ۶۷.

۳. برای نمونه، ر.ک: التحصیل، ۱۱؛ ساوی، البصائر، ۳۷؛ اللوکری، بیان الحق، ۱۳۹؛ شهرزوری، شرح حکمة الاشراق، ۴۶.

ذاتی - گفته‌اند. از جمله اینکه ذاتی در مقام تصور تقدم بر شیء دارد، ولی لوازم تابع و لاحق شیء هستند؛ یعنی تأخر از شیء دارند (النجاة، ۷؛ المدخل، ۳۵ به بعد؛ التحصیل، ۱۰؛ اساس الاقتباس، ۲۳) یا اینکه چون ذاتی مقوم شیء و به نحوی علت ناقصه آن است، بر شیء تقدم دارد، ولی لوازم شیء پس از قوام شیء بدان ملحق می‌شوند و به تعبیری معلول شیء‌اند. پس متأخر از شیء خواهند بود (التحصیل، ۱۲؛ منطق التلویحات، ۷؛ طوسی، تجرید المنطق، ۱۱؛ الجوهر النضید، ۱۶).

در مورد ویژگی‌های سه گانه یا چهارگانه ذاتی، اشکال‌هایی مطرح شده است. از جمله گفته‌اند اگر تقدم ذاتی بر شیء در مقام تصور را بپذیریم، لازم می‌آید تصور شیء بدون آنکه اولاً ذاتیات آن تصور شود ممکن نباشد (طوسی، شرح الاشارات، ۱۵۲/۱). فخر رازی این سخن را که علم به ماهیت یک شیء، بر علم به اجزاء ماهیت [= ذاتیات] متوقف است، باطل می‌داند؛ چون در مواردی علم به شیء داریم، حال آنکه از اجزای ماهیتش بی‌خبریم. برای مثال، هر انسانی علم ضروری به انسان بودن خودش دارد، ولی نمی‌داند که جوهر ذو ابعاد ثلاثه، نامی، متحرک بالاراده، حساس و ناطق است (شرح عیون الحکمة، ۶۱/۱ به بعد).

به باور ابن‌سینا، که علم به ماهیت مرکب، به تقدم علم تفصیلی به اجزای آن مشروط نیست و مراد از اینکه تصور مقومات ماهیت، بر تصور خود ماهیت مقدم است، آن است که تصور ماهیت به وجه تفصیلی امکان ندارد؛ مگر آنکه ذاتیات و اجزای ماهیت در مرحله مقدم تصور شده باشند (المدخل، ۳۴-۵).

خود فخر رازی به این اشکال این چنین پاسخ داده است که مشارالیه انسا، چه بدن باشد و چه نفس، امور یاد شده نه اجزای بدن‌اند و نه اجزای نفس. پس آنچه در اشکال مطرح شده است، ناقض این امر نیست که اگر اموری به واقع اجزای یک شیء باشند، هم در وجود خارجی و هم در وجود ذهنی، بر خود شیء مقدم‌اند (شرح عیون الحکمة، ۳۱-۶۱).

اشکال دیگر این است که اگر اجزای ماهیت، ذاتی شیء باشند و وجود شیء بر وجود اجزاء خودش متوقف باشد، لازم می‌آید شیء در وجودش بر خودش متوقف باشد؛ چون اجزای شیء عین خود شیء‌اند، حال آنکه توقف شیء بر خودش محال است (همان).

در پاسخ باید گفت میان کلّ شیء و اجزای آن [=ذاتیات] تغایر و تفاوت هست. مجموع و کل شیء بر تک تک اجزاء [=ذاتیات] توقف دارد و کلّ و تک تک اجزا غیر یکدیگرند؛ پس توقف شیء بر خودش لازم نمی آید (همان).

۳) گفته شده است که شناخت ذاتیات و دست یابی به آنها، امری ناممکن (سهروردی، حکمة الاشراف، ۱۹-۲۰) و دست کم دشوار است (ابن سینا، ترجمه کتاب الحدود، ۱-۲ و ۸۱۷).

۴) تعریف خود ذاتی هم امری دشوار است و چون تعریف ذاتی، کارگشایی لازم رانداشته است، عموم منطقی دانان پس از تعریف ذاتی، برای ذاتی ویژگی هایی برشمرده اند (شرح الاشارات، ۱/۴۰) که ما آنها را ذیل نکته دوم از بحث احکام ذاتی باب ایساغوجی آوردیم.<sup>۱</sup>

۵) ذاتی بودن نسبی است؛ یعنی چیزی برای الف ذاتی، ولی برای ب عرضی است؛ برای مثال، رنگ لون برای سیاهی ذاتی است و برای جسم عرضی (ابن سینا، المدخل، ۴۵).

۶) ذاتی به معنای مقوم گاهی اولی است؛ مثل جسم برای حیوان، ولی گاهی غیر اولی است؛ مثل جسم برای انسان که برای حمل آن بر انسان، حیوان واسطه می شود (بهمنیار، التحصیل، ۲۱۳).

## ۲. ذاتی در عرض ذاتی

در منطق، آنجا که اجزای یک علم بررسی می شود، در مورد موضوع علم می گویند موضوع هر علم آن چیزی است که در علم از عوارض ذاتی آن بحث می شود. برای مثال، موضوع علم حساب، عدد است که در علم حساب از زوج، فرد، ناقص، تام، زائد، گنگ، گویا و... بودن عدد بحث می شود. این ویژگی ها از اعراض ذاتی عدد به شمار می آیند. اینکه چرا در علم، تنها از اعراض ذاتی موضوع بحث می شود، دلیلی دارد که در همان بخش منطق بدان می پردازند و ما بدان نمی پردازیم. در مقابل، عرض ذاتی، عرض غریب قرار دارد. در تعریف عرض ذاتی نیز، اقوالی مطرح است:

الف) محمولی که از جوهر، ماهیت و ذات موضوع بدان ملحق می شود؛ مثل تعجب

که لذاته لاحق انسان می شود (ابن سینا، شرح الاشارات، ۱/۱۶۸؛ تجرید المنطق، ۵۴؛ الجوهر النضید، ۲۰۹).



ب) محمولی که به سبب خود موضوع و نه سبب خاطر امری اعم یا اخص از آن بر موضوع عارض می‌شود، (ابن سینا، البرهان، ۱۲۸) ابن سینا در تعلیم اول این تعریف را به ارسطو نسبت می‌دهد (همان).

ج) محمولی که به سبب خود موضوع یا امری مساوی با آن [= فصل یا خاصه] به موضوع ملحق می‌شود، نه محمولی که به واسطه امر اعم یا اخص از موضوع بر آن حمل شود؛ برای مثال، حرکت ارادی بر حیوان حمل می‌شود، نه به سبب جسم بودن - که اعم از حیوان است - و نه به دلیل انسان یا اسب بودن - که اخص از حیوان است - بلکه این امر به واسطه خود حیوان بر او عارض می‌شود. پس این محمول، عرض ذاتی حیوان است (ساوی، البصائر، ۱۱۷؛ غزالی، معیار العلم، ۷۲؛ شرح عیون الحکمة، ۹۰/۱؛ طوسی، اساس الاقتباس، ۳۸۰؛ صدرالدین شیرازی، التفتیح فی المنطق، ۱۱).

د) محمولی که به سبب خود موضوع یا جزء آن، چه جزء اعم و چه جزء مساوی، یا امر مساوی خارجی، بر موضوع حمل می‌شود؛ مثل تعجب که لذاته لاحق انسان می‌شود یا مشی که به سبب حیوان بودن لاحق انسان می‌شود یا ضاحک بودن که به سبب تعجب که عرض مساوی با انسان است، لاحق انسان می‌شود (قطب شیرازی، درة التاج، ۹/۲؛ قطب رازی، شرح المطالع، ۱۸).  
مشابه تعریف (د) هم این چنین آمده است:

اعراض ذاتی لواحق هستند که به سبب خودشان؛ به موضوع ملحق می‌شوند مثل تعجب که لذاته لاحق انسان می‌شود و یا به سبب جزء موضوع، همچون حرکت ارادی که به سبب حیوان بودن لاحق انسان می‌شود و یا به سبب عرض ذاتی اولی، مثل ضحک که به سبب تعجب عارض انسان می‌شود (حلی، القواعد الجلیة، ۱۸۹).

ه) محمولی که در تعریف آن، موضوع یا مقوم آن اخذ می‌شود (فخر رازی، الانارات، ۷۷). برخی در تفصیل این تعریف گفته‌اند:

محمولی که در تعریفش موضوع یا جنس موضوع یا جنس جنس موضوع اخذ شود (فارابی، المنطقیات، ۲۷۵/۱) اما بعضی با تفصیل بیشتری، گفته‌اند: عارضی که در تعریفش معروض له

[=موضوع] یا موضوع معروض له [=معروض موضوع] یا جنس معروض له  
 [=جنس موضوع] یا موضوع جنس معروض له (معروض جنس موضوع) اخذ شود (البرهان، ۱۲۶؛  
 التحصیل، ۲۰۹؛ ساوی، البصائر، ۲۳۶؛ اساس الاقتباس، ۳۸۱؛ حلی، الاسرار الخفیة، ۲۰۳).

عرض ذاتی ای که در تعریف آن، موضوع [=معروض له] اخذ شده باشد؛ مثل فطوست که در  
 تعریف آن انف اخذ می شود؛ چون می گویند: افطس یعنی انف دارای فرورفتگی. عرض ذاتی ای  
 که در تعریف آن، معروض موضوع [=موضوع معروض له] اخذ شده باشد؛ مثل «مفرق البصر» که  
 بر ابیض حمل می شود. وقتی می گوئیم الابيضُ مُفرقٌ للبصر و در تعریف مُفرقُ البصر، جسم اخذ  
 می شود که جسم مفروض ابیض است. عرض ذاتی ای که در تعریف آن جنس موضوع [=جنس  
 معروض له] اخذ می شود، مثل ناقص که بر فرد حمل می شود. وقتی می گویند: الفرد ناقص. در  
 تعریف ناقص عدد اخذ می شود که عدد جنس برای فرد است. عرض ذاتی ای که در تعریف آن،  
 معروض جنس موضوع [=موضوع جنس مفروض له] اخذ می شود؛ مثل زوج الزوج که بر عدد  
 خاصی حمل می شود. زوج، جنس زوج الزوج است و عدد، موضوع [=معروض] زوج است.  
 بنابراین، در تعریف زوج الزوج می گویند: عدد زوجی است که عاد آن زوج است.

بعضی گفته اند: اعراض ذاتی موضوع های علوم سه گونه اند:

الف) گاهی به انواع آن موضوع های ملحق می شود؛ برای مثال، موضوع علم حساب عدد است  
 و عدد هشت نوعی از عدد است. حال، حمل زوج بر عدد هشت، حمل عرض ذاتی بر نوعی از  
 موضوع علم است.

ب) گاهی اعراض ذاتی موضوع های علوم به اعراض ذاتی دیگری ملحق می شوند؛ برای مثال،  
 حمل ناقص بر فرد این گونه است؛ زیرا فرد عرض ذاتی عدد است و عدد موضوع، علم  
 حساب است و ناقص، عرض ذاتی ای است که بر فرد حمل شده است.

ج) گاهی اعراض ذاتی موضوع های علوم به انواع اعراض ذاتی ملحق می شوند. برای مثال، در  
 علم حساب ناقص را بر زوج الزوج حمل می کنند. زوج الزوج نوعی زوج است که زوج عرض  
 ذاتی عدد است و عدد، موضوع علم حساب است. حال ناقص را بر زوج الزوج حمل کرده ایم

که ناقص بودن، عرض ذاتی عدد است (مدرس، رساله حملیه، ۳۰ به بعد).

با دقت در این موارد، معلوم می‌شود که عدد که موضوع علم حساب است، در هیچ کدام از این مثال‌ها موضوع نیست، بلکه عدد در مورد الف، جنس موضوع است و در مورد دوم، معروض موضوع و در مورد سوم، معروض جنس موضوع است.

مرحوم مظفر موارد مختلف عرض ذاتی را زیر عنوان «درجات ذاتی» آورده و معتقد است درجه اول عرض ذاتی آن عرضی است که خود موضوع در حد آن مأخوذ باشد. درجه بعدی آن است که موضوع معروض له در حد آن مأخوذ باشد. درجه بعدی آن است که جنس معروض له در حد آن اخذ شده باشد و درجه آخری آن است که معروض جنس موضوع در حد عارض اخذ شده باشد (المنطق، ۳۷۷).

بعضی از اندیشمندان وجه تسمیه اعراض ذاتی را چنین اظهار کرده‌اند: چون این اعراض به خود موضوع علم یا به جنس موضوع اختصاص دارد. بنابراین، آنها را اعراض ذاتی می‌نامند (البرهان، ۱۳۱؛ البصائر، ۲۳۶؛ التحصیل، ۲۰۹). گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

### تقسیماتی در مورد اعراض ذاتیه

برخی اعراض ذاتی را به اولی و غیراولی تقسیم کرده‌اند و برآند عرض ذاتی‌ای که به سبب خود موضوع، به آن ملحق می‌شود، عرض ذاتی اولی است؛ مثل ضحک برای انسان. اما عرض ذاتی‌ای که به سبب امر دیگری غیر خود موضوع - خواه مساوی با موضوع یا اعم و یا اخص از آن باشد - به موضوع ملحق شود، عرض ذاتی غیر اولی است (ابن سینا، شرح الاشارات، ۵۸۱).

گاهی نیز گفته‌اند: اعراض اولیه شیء را بذاته [= ذاتی] هم می‌گویند و مراد از عرض اولی عرضی است که بین او و معروضش هیچ واسطه‌ای نباشد و خود معروض له سبب حمل این عارض بر شیء دیگر باشد. برای مثال، السطح ابيض بذاته ولی الجسم ابيض لان سطحه ابيض (ابن سینا، البرهان، ۱۲۷ به بعد).

البته همین تقسیم را در مورد ذاتی به معنای مقوم هم گفته‌اند (بهنیار، التحصیل، ۲۱۳).

اعراض ذاتی اولیه را هم به سه قسم تقسیم کرده‌اند: ۱. عرض ذاتی اولی که مساوی با موضوع است، مثل برابری زوایای ثلاث با دو قائمه نسبت به مثلث؛ ۲. عرض ذاتی اولی که اخص مطلق از موضوع است؛ مثل زوج بودن نسبت به عدد؛ ۳. عرض ذاتی اولی که اخص من وجه و اعم من وجه از موضوع است؛ مثل برابری نسبت به عدد که برابری در اقسام کمیات غیر از عدد هم می‌آید (همان، ۲۱۲).

البته این تقسیم را در مورد اعراض ذاتی هم گفته‌اند و اعراض ذاتی اولیه را هم اعراض ذاتی خاص نامیده‌اند (البرهان، ۱۳۹).

فخر رازی، عرض ذاتی را شش قسم می‌داند. او می‌گوید: عرض ذاتی، یا لذاته و یا غیره لاحق شیء می‌شود. هر کدام از این دو قسم، از سه حال خارج نیست: یا اینکه لاحق اعم است یا اخص و یا مساوی.

الف) لاحق لذاته اعم؛ مثل فرد بودن برای عدد سه.

ب) لاحق لذاته مساوی؛ مثل احتیاج داشتن برای ممکن.

ج) لاحق لذاته اخص، در جایی است که شیء اقتضای اتصاف به یکی از دو امر را داشته باشد و هر کدام از آنها، اخص از شیء است؛ مثل واحد و کثیر برای موجود.

د) لاحقی که به سبب وصفی مساوی با شیء، عارض شیء می‌شود؛ در حالی که خود لاحق اعم است.

ه) لاحقی که به سبب وصفی با شیء عارض شیء مساوی می‌شود؛ در حالی که خود لاحق مساوی با شیء است؛ مثل ضاحک که به واسطه تعجب حمل بر انسان می‌شود.

و) لاحقی که به سبب وصف مساوی با شیء عارض شیء می‌شود؛ در حالی که لاحق اخص از شیء است؛ مثل ضحک بالفعل که به واسطه تعجب با نطق عارض انسان مساوی می‌شود (منطق المانخص، ۴۸۹).

همین اقسام با بیان‌های دیگر در سخنان دیگران نیز آمده است (البرهان، ۱۳۹؛ حلی، القواعد الجلیه،

اعراض ذاتی گاهی «بالامکان» بر موضوع عارض می‌شوند؛ مثل ضحک بالفعل برای انسان. گاهی نیز «بالضرورة» عارض می‌شوند؛ مثل ضحک بالقوة برای انسان (التحصیل، ۲۱۳).

نکته دیگر درباره اعراض ذاتی این است که در تعریف عرض ذاتی، جنس موضوع، معروض موضوع و ... اخذ می‌شود. مراد از «موضوع» در این سخنان، موضوع مسئله است. بنابراین، باید تا جایی پیش رفت که آنچه به موضوع مسئله تعلق دارد و می‌خواهیم آن را در تعریف عرض ذاتی اخذ کنیم، از موضوع علم فراتر نرود و به تعبیری نباید از موضوع علم اعم شود (البرهان، ۱۲۶؛ التحصیل، ۲۰۹؛ البصائر، ۲۳۶؛ طوسی، اساس الاقتباس، ۳۸۱؛ همو، شرح الاشارات، ۶۱/۱). البته گاهی مراد از «موضوع» در بعضی سخنان، موضوع علم است که در این صورت، تعریف عرض ذاتی این می‌شود: عرضی که خود موضوع در حد آن اخذ می‌شود و غیر از موضوع، چیز دیگری مثل جنس موضوع، معروض موضوع و ... مطرح نمی‌شود (ابن سینا، شرح الاشارات، ۱۶۸/۱).

پس باید به تفاوت بین موضوع علم و موضوع مسئله توجه داشت و متوجه بود که چرا در بعضی سخنان تنها به ذکر موضوع بسنده می‌شود، ولی در بعضی سخنان افزون بر موضوع، جنس موضوع، معروض موضوع و مانند اینها نیز مطرح شده است.

### ۳. ذاتی در باب برهان

در بخش برهان کتاب‌های منطقی آمده است که محمول در مقدمه برهان باید برای موضوع ذاتی باشد. مثل امکان که برای ماهیت، ذاتی است و نه غیری (البرهان، ۱۲۵؛ التحصیل، ۲۰۹؛ فخر رازی، شرح عیون الحکمة، ۲۱۶/۱). از این رو، در تعریف این ذاتی گفته‌اند:

الف) محمولی که یا در حد موضوع اخذ می‌شود؛ مثل حیوان برای انسان و یا موضوع در حد آن محمول اخذ می‌شود؛ مثل افطس برای انف (البرهان، ۱۲۶؛ ابن رشد، تلخیص کتاب البرهان، ۱۱۱؛ طوسی، تجرید المنطق، ۴۵).

برخی نیز در تعریف ذاتی باب برهان توسعه داده و گفته‌اند: ب) محمولی است که در حد موضوع اخذ می‌شود یا موضوع یا مقومات آن است که در حد محمول اخذ می‌شود (التحصیل، ۲۰۹؛

البصائر، ۲۳۹، فخر رازی، الانارات، ۷۵).

برخی در تفسیر مقومات موضوع گفته‌اند: جنس موضوع، معروض جنس موضوع، و جنس معروض موضوع، مقوم موضوع به شمار می‌آیند (البرهان، ۱۲۶؛ التحصیل، ۲۰۹؛ البصائر، ۲۳۶؛ اساس الاقتباس، ۳۸۱؛ حلی، الاسرار الخفیة، ۲۰۳). مثال‌های موارد یاد شده در تفسیر مقومات موضوع را پیش‌تر در ذیل تعریف «ه» از تعریف‌های عرض ذاتی آورده‌ایم.

از تعریف یاد شده به روشنی برمی‌آید که ذاتی باب برهان اعم از ذاتی باب ایساغوجی و عرض ذاتی است.<sup>۱</sup> محقق طوسی تصریح دارد که محمول‌های مقدمات برهانی باید ذاتی باشند؛ ذاتی‌ای که هم شامل ذاتی مقوم است و هم ذاتی‌ای که وصف محمول‌های مسائل برهانی است (تعديل المعیار، ۲۲۹).

به ظاهر فارابی همین ذاتی باب برهان را این‌گونه توضیح داده است:

«محمول ذاتی» دو گونه است: ۱. محمولی که یا حد موضوع و یا اجزای حد موضوع است؛ مانند: الانسان حیوان؛ ۲. محمولی که موضوع جزء حد آن است یا جنس موضوع در حد آن اخذ می‌شود؛ مانند حرکت برای جسم. به دسته دوم اعراض ذاتی می‌گویند (فارابی، المنطقیات، ۲۷۵/۱؛ ابن رشد، تلخیص کتاب البرهان، ۵۷ به بعد و ۱۱۱ به بعد).

آنچه گفته شد در مورد محمول مقدمه‌های برهان بود، ولی در مورد محمول مسائل برهانی هم گفته‌اند که باید ذاتی باشد، ولی نه ذاتی به معنای محمولی که در حد موضوع اخذ می‌شود؛ زیرا ذاتی به این معنا در حد موضوع داخل است و فهم موضوع، بدون فهم آن ذاتی ممکن نیست. هرگاه موضوع معلوم باشد، آن ذاتی هم معلوم است و دیگر معنادار که در پی چنین ذاتی‌ای برای موضوع باشیم. پس محمول مسائل برهانی هم باید ذاتی باشد، ولی ذاتی به معنای آنچه موضوع یا مقومات آن مأخوذ در حد آن است (ساوی، البصائر، ۲۳۶ به بعد؛ تعديل المعیار، ۲۲۸ به بعد). به بیان دیگر، مطلوب در علوم برهانی تنها اعراض ذاتی موضوع است، نه ذاتی به معنای مقوم؛ زیرا این ذاتی مجهول نیست (التحصیل، ۱۱ به بعد و ۲۲۳ به بعد). البته می‌توان موردی را استثنا کرد و آن در جایی

۱. برای نمونه ر. ک: تجرید المنطق، ۵۴؛ اساس الاقتباس، ۳۸۰؛ الجوهر النضید، ۲۰۹.

است که برای ذاتیات مقوم، برهان لمی اقامه می‌شود؛ مانند انسان جسم لانه حیوان. یعنی وقتی ذاتی باب برهان مطرح می‌شود، باید میان ذاتی بودن محمول مقدمات برهان و ذاتی بودن محمول مسائل برهانی تفکیک کرد و نباید این دورا باهم خلط کرد.

#### ۴. معانی دیگر ذاتی

##### اول - ذاتی متعلق به حمل<sup>۱</sup>

الف) گاهی «ذاتی» به محمولی اطلاق می‌شود که در الحاق به موضوع، به ضمیمه شدن چیزی به موضوع نیازی نیست؛ مانند امکان برای ماهیت. برای اینکه ماهیت به امکان متصف شود، نیازی نیست که به ماهیت چیزی ضمیمه شود [= محمول من ضمیمه]، ولی گاهی برای اتصاف موضوعی به محمول، باید بدان موضوع چیزی ضمیمه شود؛ مثل سردی برای جسم که تا وقتی به جسم برودت ضمیمه نشود، نمی‌توان الجسم بارد را ادعا کرد [= محمول بالضمیمه]. گاهی به محمول من ضمیمه، محمول بالضمیمه و الخارج المحمول هم گفته می‌شود و مراد از «خارج» مستخرج از ذات شیء است. به بیان دیگر، گاهی محمول از صمیم و حاق خود موضوع استخراج و بر آن حمل می‌شود، ولی گاهی محمول از خارج به موضوع ضمیمه می‌شود (صدرالدین شیرازی، الاسفار، ۳۳/۱؛ سبزواری، شرح المنظومه، قسم المنطق، ۱۷۹؛ آملی، دررالفوائد، ۱۳۹/۱ و ۵۴۱ و سایر تعلیقات و حواشی بر شرح المنظومه سبزواری؛ طباطبایی، نهاية الحکمة، ۱۶۴؛ مظفر، المنطق، ۳۷۸ بعد).

ب) گاهی به محمولی، «بالذات» [= ذاتی] می‌گویند که موضوع آن استحقاق موضوعیت دارد؛ برای مثال، در الانسان ابيض، ابيض محمول ذاتی است و در برابر محمول «بالعرض» همچون الابيض انسان قرار دارد (فخررازی، منطق المانخص، ۴۷؛ ارموی، بیان الحق، ۳۸ بعد؛ الاسرار الخفية، ۲۷؛ قطب رازی، شرح المطالع، ۶۹).

۱. پیشاپیش باید یادآور شویم که تمامی مواردی که ذکر خواهد شد را از موارد «ذاتی متعلق به حمل» برشمرده‌ایم؛ حال آنکه در بعضی موارد، محمول را ذاتی دانسته‌ایم، نه حمل را. وجه این کار آن است که منطق دانانی که این تعریف‌ها را از آنها نقل کرده‌ایم، همه این موارد را متعلق به حمل دانسته‌اند، نه متعلق به محمول. همچنین بعضی از موارد یاد شده در این بخش، پیش‌تر با تعابیر دیگری هم آمده است، ولی چون در سخنان بعضی از اندیشمندان، چنین تقییمی در مورد «ذاتی» وجود دارد، ما هم جداگانه آن اقسام را آوردیم.

ج) اگر وصفی به واقع برای موضوعی حاصل شود، چه آن وصف از طبع آن موضوع برآمده باشد و چه به واسطه قسرقاسری باشد، ذاتی خوانده می‌شود؛ مانند الحجر متحرک بالذات. در برابر آنکه وصفی به واقع برای شیء حاصل نباشد؛ مثل اسناد حرکت به کسی که در کشتی نشسته است (منطق‌الملخص، ۴۷؛ بیان‌الحق، ۳۸ به بعد؛ الاسرار الخفية، ۲۷؛ شرح‌المطالع، ۶۹).

برخی از منطق‌دانان در تفسیر «حصول حقیقی» وصف برای موضوع گفته‌اند: اگر محمول به حمل مواطاة بر موضوع حمل شود، این محمول به واقع برای موضوع حاصل است؛ در برابر محمولی که به حمل اشتقاق بر موضوعی حمل شود که حمل چنان محمولی «بالعرض» است، نه بالذات (شرح‌المطالع، ۶۹). البته بعضی دیگر چنین گفته‌اند: وصف حاصل برای موضوع به واقع، و صفی است که به واقع قائم به موضوع است (تهانوی، کشف، ۸۲۱).

د) حمل امر اعم بر اخص، حمل بالذات [= ذاتی] است؛ مثل حمل حیوان بر انسان. بر خلاف حمل اخص بر اعم که حمل بالعرض است (منطق‌الملخص، ۴۷؛ بیان‌الحق، ۳۸ به بعد؛ الاسرار الخفية، ۲۷؛ شرح‌المطالع، ۶۹). پس «الکاتب بالفعل انسان» برابر تعریف «د» ذاتی است، ولی بنابر تعریف «ب» عرضی است.

ه) اگر میان محمول و موضوع واسطه‌ای نباشد، آن محمول ذاتی خواهد بود؛ مثل «السطح ابيض». به خلاف موردی که واسطه‌ای میان موضوع و محمول در کار باشد؛ مثل «الجسم ابيض» که سطح واسطه‌ای است تا بتوانیم ابيض را بر جسم حمل کنیم. اینجا محمول، عرضی است (منطق‌الملخص، ۴۷؛ بیان‌الحق، ۳۸ به بعد؛ الاسرار الخفية، ۲۷؛ شرح‌المطالع، ۶۹).

و) اگر محمول امر غریبی نسبت به موضوع نباشد، بلکه چیزی باشد که مقتضای طبع موضوع است، بدان ذاتی گویند؛ مثل «الحجر متحرک الی الاسفل» به خلاف «الحجر متحرک الی فوق» که محمول، بالعرض است (منطق‌الملخص، ۴۷؛ بیان‌الحق، ۳۸ به بعد؛ الاسرار الخفية، ۲۷؛ شرح‌المطالع، ۶۹).

ز) محمولی که هرگز از موضوع خود جدا نمی‌شود. این قسم را این گونه هم تعریف کرده‌اند: محمولی که همواره برای موضوع تحقق داشته باشد؛ مثل حرکت برای فلک. به خلاف محمولی که



از موضوعش جدا می‌شود؛ مثل انحدار برای سنگ (منطق‌الملخص، ۴۷؛ بیان‌الحق، ۳۸ به بعد؛ الاسرار الخفیه، ۲۷؛ شرح‌المطالع، ۶۹).

ح) محمولی که مقومّ موضوع خودش باشد؛ مثل ناطق برای انسان (منطق‌الملخص، ۴۷؛ بیان‌الحق، ۳۸ به بعد؛ الاسرار الخفیه، ۲۷؛ شرح‌المطالع، ۶۹).

ط) وصفی که به دلیل ذات موضوع و نه به سبب امری اعم یا اخصّ از آن به موضوع ملحق می‌شود؛ مثل تعجب برای انسان و نه مانند ضحک برای حیوان که واسطه در این حمل، انسان بودن است که اخصّ از حیوان است و یا حرکت برای حیوان که واسطه آن جسم بودن است که اعم از حیوان است (البرهان، ۱۲۸؛ منطق‌الملخص، ۴۷؛ بیان‌الحق، ۳۸ به بعد؛ الاسرار الخفیه، ۲۷؛ شرح‌المطالع، ۶۹).

برخی همین قسم را این‌گونه تعریف کرده‌اند: وصفی که به موضوع ملحق می‌شود، نه به واسطه امر اعم یا اخصّ، خواه اساساً و واسطه‌ای در کار نباشد یا اینکه واسطه، امری برابر باشد، محمول، ذاتی خواهد بود (تهانوی، کشف، ۲۸۱). بعضی نیز تصریح کرده‌اند که این معنای از ذاتی، شامل هر محمولی است که لذاتها یا به واسطه امر مقومّ - مقومّ اعم یا مساوی - یا به واسطه امر عارضی برابر، به ماهیت شیء ملحق شود (الاسرار الخفیه، ۲۸). معمولاً گفته می‌شود این قسم از ذاتی، همان عرض ذاتی است.

ی) حمل ذاتی در برابر حمل شایع: هرگاه در قضیه‌ای میان موضوع و محمول، اتحاد مفهومی باشد و غرض از حمل، بیان اتحاد مفهومی میان موضوع و محمول باشد، چنین حملی را حمل ذاتی اولی گویند؛ مانند «انسان، حیوان ناطق است»؛ در حالی که بیشتر، غرض از حمل، بیان اتحاد مصداقی میان موضوع و محمول است؛ مثل این گزاره که «آب آتش را خاموش می‌کند».

این دو قسم حمل، در آثار محقق دوانی وجود دارد (شروح‌الشمسیه، ۲۸۱/۲؛ حاشیه بر شرح‌تجربید العفاند، ۸۵ و ۱۱۱). بعدها این دو قسم آشکارا در آثار میردامسادی به کار رفته است (القبسات، ۱۵۳ و ۱۹۷). البته در کلام بهمنیار، تعبیر حمل ذاتی اولی آمده است (التحصیل، ۱۷)، ولی مفادی که ما در اینجا از اصطلاح فوق‌اراده می‌کنیم، در سخن بهمنیار وجود ندارد. این مفاد در

سخنان ملاصدرا به تکرار استفاده شده و در پاسخ به برخی ایرادها، از این دو اصطلاح بهره برده شده است (اسفار، ۱/۲۹۲ به بعد؛ همو، الشواهد الربوبية، ۲۸؛ همو، تعلیقه بر حکمة الاشراق، ۶۷؛ همو، تعلیقه بر الهیات شفاء، ۱۲۸).<sup>۱</sup> پس از ملاصدرا نیز این تقسیم بسیار مورد توجه بوده (طباطبایی، نهاية الحکمة، ۸۲ و ۱۴۲) و بحث‌هایی را نیز سبب شده است؛ از جمله اینکه آیا موارد حمل ذاتی اولی و حمل شایع صناعی کدام‌اند.

وجه تسمیه این قسم از حمل به ذاتی آن است که این حمل تنها در ذاتیات صادق است. وجه تسمیه آن به اولی نیز این است که اولی الصدق یا اولی الکذب است (اسفار، ۱/۲۹۳). شاید از این سخن ملاصدرا، چنین به ذهن القاء شود که موضوع حمل ذاتی اولی، ماهیت باشد؛ زیرا بحث ذاتی و ذاتیات، ماهیت را به ذهن متبادر می‌کند، ولی از مواردی که در آنها از این دو اصطلاح استفاده شده است، برمی‌آید که موضوع در حمل ذاتی اولی و یا حمل شایع صناعی، ویژه ماهیت‌ها نیست. برای مثال، یکی از موارد کاربرد دو اصطلاح فوق مسئله «المعدوم المطلق لا یخبر عنه» است؛ در حالی که المعدوم، ماهیت نیست، بلکه معقول ثانی فلسفی است. یا در مسئله «الجزئی جزئی» نیز از دو اصطلاح فوق بهره برده‌اند؛ در حالی که الجزئی ماهیت نیست، بلکه معقول ثانی منطقی است (نهایة الحکمة، ۲۲).

آخرین نکته در مورد این دو اصطلاح آن است که گاهی حمل ذاتی و حمل شایع وصف کلّ قضیه قرار می‌گیرند؛ آن گونه که تا حال مطرح کردیم، ولی گاهی نیز این دو اصطلاح قید موضوع قضیه قرار می‌گیرند؛ برای مثال، می‌گویند «الف به حمل ذاتی اولی، فلان است». این کاربرد گاهی به صراحت، مطرح شده است؛ برای مثال، علامه مظفر در المنطق (ص ۷۴) آورده است، ولی در جای دیگری از منطق این کاربرد - یعنی قید موضوع بودن حمل شایع و حمل ذاتی - به صورت التزامی مطرح است و آن در تقسیم قضایا به طبیعی، محصورة و شخصی

۱. خود ملاصدرا حمل شایع را نیز به حمل بالذات و حمل بالعرض تقسیم می‌کند و می‌گوید اگر در حمل شایع، محمول ذاتی موضوع بود آن حمل شایع، بالذات است؛ مثل «انسان حیوان است»، ولی اگر در حمل شایع، محمول ذاتی موضوع نباشد، آن حمل شایع، بالعرض خواهد بود؛ مانند «انسان ضاحک است» (التعلیقه علی حکمة الاشراق، ۶۷).

می‌باشد. توضیح اینکه در تقسیم یاد شده می‌گویند:

اگر موضوع قضیه، جزئی باشد، قضیه را شخصی گویند، ولی اگر موضوع قضیه کلی باشد، دو حالت متصور است: یکی اینکه حکم از نظر خود مفهوم کلی صادر شده باشد که به آن قضیه طبیعی می‌گویند. دیگر اینکه حکم از نظر مصادیق کلی، صادر شده باشد. این‌جا باز دو حالت متصور است: یکی اینکه کمیت افراد محکوم مشخص نشده باشد که بدان مهمله گویند؛ دیگر اینکه کمیت افراد مشخص باشد که بدان محصوره گویند (ر.ک: حلی، الاسرار الخفية، ۵۸؛ همو، القواعد الجلیة، ۲۵۱؛ همو، الجوهر النضید، ۴۵؛ قطب‌رازی، شرح المطالع، ۱۲۲).

مثال قضیه طبیعی چنین است: الانسان نوع؛ یعنی الانسان (بالحمل الاولى) نوع؛ پس، مفهوم انسان نوع است، نه مصداق انسان.

پس می‌توان برای توضیح مفاد قضیه طبیعی از قید حمل ذاتی اولی در موضوع قضیه هم استفاده کرد. همچنان که در توضیح مفاد قضیه محصوره و مهمله می‌توان قید حمل شایع را در موضوع آورد و گفت: الانسان (بالحمل الشایع) کاتب. به تعبیر روشن‌تر، تفاوت قضیه طبیعی با قضیه محصوره و مهمله در این است که در قضیه طبیعی، موضوع به حمل اولی مورد نظر است، ولی در دو قسم محصوره و مهمله، موضوع به حمل شایع مورد نظر است. البته در منطق، این دو قید را به صراحت در موضوع به کار نبرده‌اند، ولی مفاد آن دو را آورده‌اند.

### دوم - ذاتی متعلق به محمول

الف) محمولی که ممتنع است که از شیء جدا شود (ارموی، بیان الحق، ۳۸؛ شرح المطالع، ۶۹). در این قسم از ذاتی، ذاتی به معنای باب ایساغوجی و نیز لوازم ماهیت - چه لوازم بین و چه غیر بین - و لوازم وجود همگی داخل‌اند (تهانوی، کشف، ۸۲۱)؛ مثلاً سیاهی برای حبشی، ذاتی به این معناست.

ب) محمولی که ممتنع است که از ماهیت شیء جدا بشود (بیان الحق، ۳۸؛ شرح المطالع، ۶۹؛ کشف، ۸۲۱). این معنا اخص از معنای «الف» است؛ زیرا اگر انفکاک چیزی از ماهیت شیء ممتنع باشد، بی‌گمان انفکاک آن از خود شیء ممتنع است ولی عکس این صادق نیست؛ یعنی چه بسا انفکاک

چیزی از شیء ممتنع باشد، ولی از ماهیتش جدایی پذیر باشد؛ مثل سیاهی نسبت به حبشی که از خود حبشی جدایی ناپذیر است، ولی انفکاکش از ماهیتش - که انسان است - ممکن است.

تهانوی می گوید: در این معنای ذاتی، ذاتیات و لوازم بین و غیر بین ماهیت داخل اند، ولی لوازم وجود خارجی داخل نیستند. پس این معنا، از معنای «الف» اخص است (کشاف، ۸۲۱).

ج) محمولی که ممتنع است از ماهیت شیء رفع شود (بیان الحق، ۳۸؛ شرح المطالع، ۶۹؛ کشاف، ۸۲۱). بنابر معنای «ج» تنها ذاتیات و لوازم بین بالمعنی الاعم ذاتی اند، ولی لوازم غیر بین ذاتی نیستند، ولی برابر معنای «ب» لوازم غیر بین هم ذاتی به شمار می آیند (شرح المطالع، ۶۹؛ تهانوی، کشاف، ۸۲۱). پس، معنای «ج» اخص از معنای «ب» است.

د) محمولی که اثبات آن برای ماهیت واجب است (بیان الحق، ۳۸؛ شرح المطالع، ۶۹؛ کشاف، ۸۲۱). این معنای از ذاتی، ویژه ذاتیات و لوازم بین بالمعنی الاخص است. پس معلوم شد که هر کدام از این چهار معنا، از معنای قبلی خودشان اخص است.

### سوم - ذاتی در باب موجودات

گاهی بر چیزی که قائم بذات خود است و در موضوعی موجود نیست و بر موضوعی هم حمل نمی شود، موجود بالذات یا ذاتی اطلاق می کنند. در برابر چنین موجودی، موجودی قرار دارد که در موضوعی یافت می شود. برابر این اصطلاح، جواهر اول که همان جواهر جزئی یا اشخاص جوهری موجود بالذات یا ذاتی اند. در برابر جواهر اول، جواهر ثانوی قرار دارد که بر انواع اطلاق می شود (ارسطو، منطق ارسطو، ۳۴۳/۲؛ ابن سینا، البرهان، ۱۲۷؛ منطق ابن زرعه، ۲۲۸؛ غزالی، معیار العلم، ۲۹۴؛ فخر رازی، منطق الملخص، ۴۹؛ بیان الحق، ۳۹؛ الاسرار الخفیة، ۲۸؛ شرح المطالع، ۶۹).

بهمینار هم ذاتی را به دو قسم تقسیم می کند که قسم دوم را می توان ذاتی در باب موجودات برشمرد. او می گوید: ذاتی دو قسم است: ۱. ذاتی به حسب حمل و وضع؛ مثل حیوان برای انسان یا رنگ برای سیاهی؛ ۲. ذاتی ای که به حسب حمل و وضع نیست؛ مثل هیولی و صورت برای جسم و یساجسم و بیاض برای ابیض (بهمینار، التحصیل، ۹). تفاوت قسم اول بسادوم در این است که ذاتی قسم اول، ذات ثابت و بالفعلی ندارد؛ مگر در ضمن ذی الذاتی، برخلاف ذاتی قسم دوم؛ برای مثال، هر کدام از هیولی و صورت، ذات محقق دارد و چنین نیست که هیولی در هیولی

بودنش وابسته به جسم باشد، برخلاف حیوان که فعلیت و تحقق آن وابسته به این است که ناطق بدان ضمیمه شود و به تعبیری وابسته به این است که در ضمن انسان [=ذی‌الذاتی] باشد.

### چهارم - ذاتی در باب علل

اگر «الف» سبب «ب» باشد و موجب آن شود، به گونه‌ای که هر وقت «الف» موجود است «ب» هم موجود گردد، به «الف» سبب ذاتی یا بالذات «ب» اطلاق می‌شود. برای مثال، ذبح سبب بالذات یا ذاتی موت است؛ زیرا همواره در پی ذبح، موت حاصل می‌شود (منطق‌ارسطو، ۳۴۳/۲؛ البرهان، ۱۲۷؛ منطق‌ابن‌زرعه، ۲۲۸؛ معیار‌العلم، ۲۹۴؛ منطق‌الملخص، ۴۹؛ بیان‌الحق، ۳۹؛ الاسرار‌الخفیه، ۲۸؛ شرح‌المطالع، ۶۹).

در برابر سبب بالذات، اتفاق قرار دارد که بسیار اندک واقع می‌شود؛ مثل اینکه کسی از خانه خارج شود، پس آسمان برق بزند. برق زدن آسمان معلول خروج از خانه نیست، بلکه این تعاقب و یا تقارن میان خروج از خانه و برق زدن آسمان، اتفاقی است (منطق‌ارسطو، ۳۴۳/۲؛ البرهان، ۱۲۷؛ منطق‌ابن‌زرعه، ۲۲۸؛ معیار‌العلم، ۲۹۴؛ منطق‌الملخص، ۴۹؛ بیان‌الحق، ۳۹؛ الاسرار‌الخفیه، ۲۸؛ شرح‌المطالع، ۶۹).

برخی به جای سبب ذاتی از تعبیر ایجاب ذاتی در مقابل ایجاب اتفاقی استفاده کرده‌اند (ارموی،

بیان‌الحق، ۳۸).

## منابع

۱. آملی، محمد تقی، *دررالفوائد*، ج ۲، قم، مؤسسة دارالتفسیر، ۱۳۷۴ ش.
۲. ابن رشد، تلخیص کتاب *البرهان*، تحقیق: محمود قاسم، قاهره، هیئة المصریة، العامة للكتاب، ۱۹۸۲ م.
۳. ابن زرعه، *منطق ابن زرعه*، تحقیق: جیرار جیهامی، رفیق العجم، بیروت، دارالفکر اللبنانی، ۱۹۹۴ م.
۴. ابن سینا، حسین، *الاشارات و التنبیہات (شرح الاشارات)*، قم، نشر البلاغة، ۱۳۷۵ ش.
۵. \_\_\_\_\_، *البرهان، المنطق، الشفاء، تصحیح: ابراهیم مذکور*، قاهره، المطبعة الامیریة، [بی جا]، [بی تا].
۶. \_\_\_\_\_، *کتاب الحدود*، تحقیق: املیة جواشون، ترجمه: محمد مهدی فولادوند، تهران، سروش، ۱۳۶۶ ش.
۷. \_\_\_\_\_، *المدخل، المنطق، الشفاء، تصحیح: ابراهیم مذکور*، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ق.
۸. \_\_\_\_\_، *النجاة، تصحیح: محمد تقی دانش یزوه*، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۴ ش.
۹. ابن کمونة، سعد بن منصور، *الجديد في الحكمة*، تصحیح: حمید مرعید الکبیسى، بغداد، وزارة الاوقاف و الشؤون الدينية، ۱۴۰۳ ق.
۱۰. ابن مرزبان، بهمنیار، *التحصیل*، تصحیح: [شهید] مرتضی مطهری، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۵ ش.
۱۱. ارسطو، *منطق ارسطو*، ج ۲، تصحیح: عبدالرحمن بدوی، بیروت، دارالعلم، ۱۹۸۰ م.
۱۲. ارموی، سراج الدین محمود، *بیان الحق و لسان الصدق* ([پایان نامه کارشناسی ارشد غلامرضا ذکیانی]، تهران، دانشگاه تهران، [بی تا])
۱۳. بغدادی، ابوالبرکات، *المعتبر في الحكمة*، ۳ جزء، اصفهان، انتشارات دانشگاه اصفهان، چاپ دوم، ۱۳۷۳ ش.
۱۴. تهانوی، محمد علی، *موسوعة كشاف اصطلاحات الفنون و العلوم*، تحقیق: رفیق العجم، ج ۲، بیروت، مكتبة لبنان، ۱۹۹۶ م.
۱۵. جرجانی، سید شریف، *حاشیه علی شرح الشمیة (شروح الشمیة)*، بیروت، شركة شمس المشرق، [بی تا]، ۲ جزء.
۱۶. حلّی، حسن بن یوسف، *الاسرار الخفیة في العلوم العقلیة*، قم، بوستان کتاب، ۱۳۷۹ ش.
۱۷. \_\_\_\_\_، *الجواهر النضید*، تصحیح: محسن بیدارفر، قم، انتشارات بیدار، ۱۳۸۱ ش.
۱۸. \_\_\_\_\_، *القواعد الجلیة في شرح الرسالة الشمیة*، تصحیح: فارس حسون تبریزیان، قم،

- دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۲ق.
۱۹. دوانی، جلال‌الدین، حاشیه علی شرح تجرید العقائد، (قوشچی شرح تجرید العقائد)، قم، منشورات الرضی و...، ۱۳۸۵ق.
۲۰. \_\_\_\_\_، الحاشیه علی الرسالة (شروح الشمسیه)، بیروت، شركة شمس المشرق، [بی تا]، ۲ جزء.
۲۱. رازی، فخرالدین، الانارات فی شرح الاشارات، [پایان نامه کارشناسی ارشد امیر فرهپور]، تهران، دانشکده الهیات دانشگاه تهران، ۱۳۷۳ش.
۲۲. \_\_\_\_\_، شرح عیون الحکمه، تحقیق: احمد الحجازی السقاء، تهران، موسسه الصادق للطباعة و النشر، ۱۳۷۳ش.
۲۳. \_\_\_\_\_، منطق الملتخص، تحقیق: فرامرز قراملکی، تهران، دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۸۱ش.
۲۴. رازی، قطب‌الدین، تحریر القواعد المنطقیه فی شرح الرسالة الشمسیه [مشهور به شرح الشمسیه]، تحقیق: محسن بیدارفر، قم، انتشارات بیدار، ۱۳۸۲ش.
۲۵. \_\_\_\_\_، شرح المطالع فی المنطق، قم، انتشارات کتبی نجفی، طبع حجری، [بی تا].
۲۶. ساوی، سهلان، البصائر النصیریة، تصحیح: رفیق العجم، بیروت، دارالفکر اللبنانی، ۱۹۹۳م.
۲۷. سبزواری، حاج ملاهادی، شرح المنظومه، قسم المنطق، ج ۱، تصحیح: حسن حسن زاده آملی، تهران، نشر ناب، ۱۳۶۹ش.
۲۸. سه‌رودی، شهاب‌الدین، حکمة الاشراف (مجموعه مصنفاة شیخ اشراق)، ج ۲، تصحیح: هنری کرین، تهران، انجمن فلسفه ایران، ۱۳۹۷ق.
۲۹. \_\_\_\_\_، منطق التلویحات، تحقیق: علی اکبر فیاض، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۴ش.
۳۰. شهرزوری، شمس‌الدین محمد، شرح حکمة الاشراف، تحقیق: حسین ضیایی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲ش.
۳۱. شیرازی، صدرالدین محمد، التنقیح فی المنطق، تصحیح و تحقیق: غلامرضا یاسی پور، تهران، بنیاد حکمت صدر، ۱۳۷۸ش.
۳۲. \_\_\_\_\_، الحکمة المتعالیه فی الاسفار العقلیه، ج ۱، قم، مکتبه المصطفوی، [بی تا].
۳۳. \_\_\_\_\_، الشواهد الربوبیه، تصحیح: سید جلال‌الدین آشتیانی، مشهد، انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۴۶ش.
۳۴. \_\_\_\_\_، تعلیقه علی الهیات الشفاء (الالهیات من الشفاء)، [بی تا]، تهران، طبع حجری، [بی تا].

۳۵. \_\_\_\_\_، تملیقه علی حکمة الاشراق، (قطب شیرازی، شرح حکمة الاشراق)، قم، انتشارات بیدار، طبع حجری، [بی تا].
۳۶. شیرازی، قطب الدین، *درة التاج*، ۵ جلد، تحقیق: محمد مشکوة، تهران، انتشارات حکمت، چاپ سوم، ۱۳۶۹ ش.
۳۷. طباطبایی، سید محمد حسین، *نهاية الحکمة*، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۶ ق.
۳۸. طوسی، خواجه نصیر الدین، *اساس الاقتباس*، تصحیح: مدرس رضوی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۱ ش.
۳۹. \_\_\_\_\_، *تجرید المنطق (علامه حلی، الجوهر النضید)*، تصحیح: محسن بیدار فر، قم، انتشارات بیدار، ۱۳۸۱ ش.
۴۰. \_\_\_\_\_، *تعديل المعيار في نقد تنزيل الافكار (منطق و مباحث الفاظ)*، تصحیح: توشی هیکو ایزوتسو، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۰ ش.
۴۱. \_\_\_\_\_، *شرح الاشارات و التنبیها*، قم، نشر البلاغه، ۱۳۷۵ ش.
۴۲. غزالی، ابو حامد محمد، *معیار العلم فی فن المنطق*، تحقیق: علی بوملحم، بیروت، دار و مکتبه الهلال، ۱۴۲۱ ق.
۴۳. فارابی، ابونصر، *المنطقیات*، ج ۱، تحقیق: محمد تقی دانش یزوه، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۸ ق.
۴۴. فناری، محمد بن حمزه، *شرح ایسا هو جی*، تهران، انتشارات وفاء، طبع حجری، [بی تا].
۴۵. کاشف الغطاء، شیخ علی، *نقد الآراء المنطقية و حل مشکلاتها*، ۲ ج، بیروت، مؤسسه النعمان، ۱۹۹۱ م.
۴۶. لوکری، ابوالعباس، *بیان الحق بضممان الصدق*، تحقیق: ابراهیم دیباجی، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۴ ش.
۴۷. مدرس طهرانی، آقا علی، *رماله حملیه*، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، [بی تا].
۴۸. مظفر، محمد رضا، *المنطق*، تعلیقه: غلامرضا فیاضی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۲۱ ق.
۴۹. میرداماد، محمد بن محمد باقر، *القباص*، تحقیق: مهدی محقق، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی، ۱۳۷۴ ش.
۵۰. میرزا محمد علی، *الحاشیه علی حاشیه ملا عبدالله (الحاشیه علی تهذیب المنطق)*، قم، جامعه مدرسین، چاپ دهم، ۱۴۲۱ ق.